

[راه حل یازدهم؛ بیع العینه 1](#_Toc61620664)

[بررسی روایات بیع العینه 1](#_Toc61620665)

[روایت هشتم؛ صحیحه محمد بن مسلم 2](#_Toc61620666)

[روایت نهم؛ صحیحه منصور بن حازم 2](#_Toc61620667)

[روایت دهم؛ صحیحهای دیگر از منصور بن حازم 3](#_Toc61620668)

[روایت یازدهم؛ صحیحه اسماعیل بن عبدالخالق 4](#_Toc61620669)

[نکاتی توضیحی پیرامون روایت: 5](#_Toc61620670)

[نکته اول 5](#_Toc61620671)

[نکته دوم 6](#_Toc61620672)

[نکته سوم 6](#_Toc61620673)

[نکتهی چهارم 7](#_Toc61620674)

[نکتهی پنجم 7](#_Toc61620675)

[روایات مانعه از بیع العینه 8](#_Toc61620676)

**موضوع**: ربا در معاملات بانکی/ربا /محرمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در بررسی قراردادهای بانکی­ای بود که به جای قرض ربوی منعقد می­شود. با قطع نظر از حرمت حیل ربا -که بزرگانی چون امام قدّس سرّه و شهید صدر قائل به آن هستند- ابتداء بحث مذکور را پیگیری کرده و سپس به بحث تفصیلی از حرمت حیل ربا خواهیم پرداخت. در جلسات گذشته ده راه حل مطرح شد و نوبت به بحث پیرامون راه حل بعدی که عبارت است از **بیع العینه** رسید. در مقام بررسی روایات بیع العینه بودیم.

# راه حل یازدهم؛ بیع العینه

## بررسی روایات بیع العینه

در مقام بررسی روایات بیع العینه بودیم. فرض مطرح شده در روایات هفت­گانه­ای که در جلسه قبل خوانده شد این بود که بیع العینه میان طلبکار و بدهکار منقعد می­شود. مثل این­که موعدِ اداء دین زید به عمرو رسیده و زید تمکن اداء دینِ ده میلیونی خود را ندارد، از این رو به عمرو مراجعه کرده و از وی درخواست خریدِ نسیه­ایِ تخته فرشی به مبلغ پانزده میلیون یک ساله می­نماید تا با فروشِ نقدی آن به قیمت ده میلیون، تمکن از اداءِ دین یابد. البته اگر مشتریِ معامله­ی دوم خودِ عمرو باشد، تهاتر می­شود بین ثمنِ نقدِ این معامله و دینی که اجل آن رسیده و زید نیز سال آینده بدهکار ثمن معامله­ی نسیه­ای مذکور (پانزده میلیون) خواهد بود. در مقابل این قسم از بیع العینه، قسمی دیگر وجود دارد که در آن زمان مطرح بوده به این صورت که شخص برای تهیه سرمایه، نزد متموّلی می­رفته و با وی توافق می­کرده تا متموّل کالائی به نسیه به وی بفروشد تا وی نیز با فروشِ نقدی آن کالا – چه به همان شخص متمول و چه به فردی دیگر- و تحصیل ثمن بیع مذکور، صاحب سرمایه شود. داد و ستد مذکور نیز نوعی حیله­ی ربا است؛ چرا که اگر شخص متموّل حاضر به اعطاء قرض الحسنه بود، و یا اگر قرض ربوی منع شرعی نداشت، هر گز طرفین اقدام به چنین داد و ستدی نمی­نمودند. روایاتی که در ادامه می­آید مرتبط با بیع العینه به صورت مذکور می­باشند که مستفاد از آن­ها جواز چنین معامله­ای است. عمده این روایات هفت روایت است.

### روایت هشتم؛ صحیحه محمد بن مسلم

عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ وَ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ ابْتَعْ لِي مَتَاعاً لَعَلِّي أَشْتَرِيهِ مِنْكَ بِنَقْدٍ أَوْ نَسِيئَةٍ فَابْتَاعَهُ الرَّجُلُ مِنْ أَجْلِهِ قَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ إِنَّمَا يَشْتَرِيهِ مِنْهُ بَعْدَ مَا يَمْلِكُهُ.[[1]](#footnote-1)

طبیعی است که « لَعَلِّي أَشْتَرِيهِ مِنْكَ بِنَقْدٍ» زمانی تصور دارد که مراجعه کننده تمکن مالیِ تهیه کالا از بازار را ندارد و در مقابل، واسطه -به واسطه­ی آشنایانی که در بازار دارد و یا به واسطه­ی تخصصی که در این امر دارد- می­تواند کالای مذکور را به قیمتی کمتر از قیمت بازار تهیه کند؛ و الا واسطه قرار دادن دیگری دلیلی نخواهد داشت و متعارف نیز نبوده است. و اما «أَوْ نَسِيئَةٍ» اشاره به صورتی است که متعارف بوده به این­که مراجعه کننده تمکن خریدِ نقدیِ کالا را نداشته است، فلذا از واسطه تقاضا می­نموده که کالا را نقدا خریداری کرده و به نسیه به وی بفروشد.

### روایت نهم؛ صحیحه منصور بن حازم

وَ عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يُرِيدُ أَنْ يَتَعَيَّنَ مِنَ الرَّجُلِ عِينَةً فَيَقُولُ لَهُ الرَّجُلُ أَنَا أَبْصَرُ بِحَاجَتِي مِنْكَ فَأَعْطِنِي حَتَّى أَشْتَرِيَ فَيَأْخُذُ الدَّرَاهِمَ فَيَشْتَرِي حَاجَتَهُ ثُمَّ يَجِي‌ءُ بِهَا إِلَى الرَّجُلِ الَّذِي لَهُ الْمَالُ فَيَدْفَعُهُ إِلَيْهِ فَقَالَ أَ لَيْسَ إِنْ شَاءَ اشْتَرَى وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ وَ إِنْ شَاءَ الْبَائِعُ بَاعَهُ وَ إِنْ شَاءَ لَمْ يَبِعْ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَا بَأْسَ.[[2]](#footnote-2)

ترجمه: به حضرت عرضه داشتم: شخصی که طالب بیع العینه با دیگری است به وی می­گوید: من به آنچه بدان نیازمندم داناترم، فلذا دراهم را به من بده تا خودم کالا را تهیه کنم. سپس دراهم را گرفته و کالای مورد نیاز را تهیه کرده و به صاحب مال مراجعه کرده و کالا را به وی تحویل می­دهد. حضرت فرمودند: آیا چنین نیست که مشتری اگر بخواهد کالا را خریداری خواهد کرد و اگر بخواهد ترک شراء خواهد نمود، و بایع اگر بخواهد فروخته و اگر اراده کند نخواهد فروخت [و طرفین نسبت به بیع و شراء در معامله اول و دوم در آزادی کامل هستند]؟ عرضه داشتم: بله، چنین است. حضرت فرمودند اشکالی ندارد.

### روایت دهم؛ صحیحه­ای دیگر از منصور بن حازم

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ طَلَبَ مِنْ رَجُلٍ ثَوْباً بِعِينَةٍ قَالَ لَيْسَ عِنْدِي هَذِهِ دَرَاهِمُ فَخُذْهَا فَاشْتَرِ بِهَا فَأَخَذَهَا فَاشْتَرَى بِهَا ثَوْباً كَمَا يُرِيدُ ثُمَّ جَاءَ بِهِ أَ يَشْتَرِيهِ مِنْهُ فَقَالَ أَ لَيْسَ إِنْ ذَهَبَ الثَّوْبُ فَمِنْ مَالِ الَّذِي أَعْطَاهُ الدَّرَاهِمَ قُلْتُ بَلَى قَالَ إِنْ شَاءَ اشْتَرَى وَ إِنْ شَاءَ لَمْ يَشْتَرِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ.[[3]](#footnote-3)

ترجمه: از حضرت پرسیدم در مورد شخصی که تقاضای خرید نسیه­ایِ پارچه­ای از دیگری را داشت. طرف مقابل به وی گفت: این پارچه را ندارم، لکن این دراهم را گرفته و با آن پارچه را خریداری کن. مشتری با دارهم اخذ شده پارچه را خریداری کرده و آن را نزد این شخص آورد. حال آیا می­تواند این پارچه را نسیتا خریداری کند؟ حضرت فرمودند: آیا این­گونه نیست که در صورت تلف شدن پارچه [بعد از تهیه­ی آن و قبل از خرید نسیه­ای توسط این شخص] از مال شخصی که دراهم را اعطاء کرده است، تلف شده است؟ عرضه داشتم: بله. فرمودند: آیا این­گونه است که این شخص اگر بخواهد این پارچه را خریداری می­کند و اگر نخواهد خریداری نمی­کند؟ عرضه داشتم: بله. حضرت فرمودند: مشکلی نیست.

مفاد روایت آن است که متقاضی پارچه، به به وکالت از این تاجر صاحب مال، پارچه را از بازار برای وی خریداری کرده و سپس آن را به نسیه برای خود خریداری نموده است. حضرت فرمودند: در صورتی که متقاضی ملزَم به خریدِ نسیه­ای این پارچه نباشد و در خرید و عدم خرید آن آزاد باشد، و بایع نیز ملزم به فروش آن نباشد، اشکالی در صورت مطرح شده وجود ندارد.

ان قلت:

در این روایت تصریح و یا حتی اشاره­ای به این که اقدام به شراء به غرض تحصیل سرمایه بوده باشد، نشده است.

قلت:

روایت اعم از آن است که اقدام به شراء، به غرض تأمین نیاز شخصی به تحصیل پارچه بوده باشد یا به غرض تحصیل سرمایه و رأس المال -که البته در این صورت پارچه خصوصیتی نداشته و انتخاب آن از جانب مشتری چه­بسا از این رو بوده که پارچه افت قیمت کمتری در بازار داشته و یا بیشتر مورد رغبت دیگران بوده و فروش نقدیِ آن اسهل از کالاهای دیگر بوده است-. روایت بعدی از این حیث واضح­تر از این روایت است.

### روایت یازدهم؛ صحیحه اسماعیل بن عبدالخالق

وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الْعِينَةِ وَ قُلْتُ إِنَّ عَامَّةَ تُجَّارِنَا الْيَوْمَ يُعْطُونَ الْعِينَةَ فَأَقُصُّ عَلَيْكَ كَيْفَ نَعْمَلُ قَالَ هَاتِ قُلْتُ يَأْتِينَا الْمُسَاوِمُ يُرِيدُ الْمَالَ فَيُسَاوِمُنَا وَ لَيْسَ عِنْدَنَا مَتَاعٌ فَيَقُولُ أُرْبِحُكَ ده يازده وَ أَقُولُ: أَنَا ده دوازده فَلَا نَزَالُ نَتَرَاوَضُ حَتَّى نَتَرَاوَضَ عَلَى أَمْرٍفَإِذَا فَرَغْنَا قُلْتُ أَيُّ مَتَاعٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَنْ أَشْتَرِيَ لَكَ فَيَقُولُ الْحَرِيرُ لِأَنَّهُ لَا يَجِدُ شَيْئاً أَقَلَّ وَضِيعَةً مِنْهُ فَأَذْهَبُ وَ قَدْ قَاوَلْتُهُ مِنْ غَيْرِ مُبَايَعَةٍ. فَقَالَ أَ لَيْسَ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْطِهِ وَ إِنْ شَاءَ لَمْ يَأْخُذْ مِنْكَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَأَذْهَبُ فَأَشْتَرِي لَهُ ذَلِكَ الْحَرِيرَ وَ أُمَاكِسُ بِقَدْرِ جُهْدِي ثُمَّ أَجِي‌ءُ بِهِ إِلَى بَيْتِي فَأُبَايِعُهُ فَرُبَّمَا ازْدَدْتُ عَلَيْهِ الْقَلِيلَ عَلَى الْمُقَاوَلَةِ وَ رُبَّمَا أَعْطَيْتُهُ عَلَى مَا قَاوَلْتُهُ وَ رُبَّمَا تَعَاسَرْنَا فَلَمْ يَكُنْ شَيْ‌ءٌ فَإِذَا اشْتَرَى مِنِّي لَمْ يَجِدْ أَحَداً أَغْلَى بِهِ مِنَ الَّذِي اشْتَرَيْتُهُ مِنْهُ فَيَبِيعُهُ مِنِّي فَيَجِي‌ءُ ذَلِكَ فَيَأْخُذُ الدَّرَاهِمَ فَيَدْفَعُهَا إِلَيْهِ وَ رُبَّمَا جَاءَ لِيُحِيلَهُ عَلَيَّ فَقَالَ لَا تَدْفَعْهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِ الْحَرِيرِ قُلْتُ وَ رُبَّمَا لَمْ يَتَّفِقْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْبَيْعُ بِهِ وَ أَطْلُبُ إِلَيْهِ فَيَقْبَلُهُ مِنِّي فَقَالَ أَ لَيْسَ إِنَّهُ لَوْ شَاءَ لَمْ يَفْعَلْ وَ لَوْ شِئْتَ أَنْتَ لَمْ تَزِدْ فَقُلْتُ بَلَى لَوْ أَنَّهُ هَلَكَ فَمِنْ مَالِي قَالَ لَا بَأْسَ بِهَذَا إِذَا أَنْتَ لَمْ تَعْدُ هَذَا فَلَا بَأْسَ بِهِ.[[4]](#footnote-4)

شیخ الطائفه در مورد «علی بن الحکم» چنین آورده است: «ثقه جلیل القدر». و اما «اسماعیل بن عبدالخالق» نیز توسط نجاشی چنین توثیق شده است: «اسماعیل بن عبدالخالق بن عبد ربه، مولی بنی اسد وجه من وجوه اصحابنا وفقیه من فقهائنا و هو من بیت الشیعه کلهم ثقات».

ترجمه: از حضرت در مورد بیع العینه پرسیدم و عرضه داشتم عموم تجار ما امروز اقدام به عینه می­کنند، کیفیت عمل را برایتان توضیح می­دهم [تا شما حکم مساله را بفرمایید]. حضرت فرمودند: بگو. عرضه داشتم: مساومی[[5]](#footnote-5) به ما مراجعه کرده و می­خواهد کالائی را به مساومه از ما خریداری کند، حال آن که کالای مذکور را نداریم. او به ما می گوید: ده به یازده سود می‌دهم و من می­گویم: ده دوازده. این کشمکش و اختلاف ادامه می­یابد و در انتهاء به رقمی توافق حاصل می­شود. پس از حصول توافق به وی می گویم چه کالائی نزد تو محبوبتر است تا آن را برای تو خریداری کنم. او می­گوید: حریر؛ چرا که افت قیمت آن از باقی کالاها کمتر است. پس من حرکت کرده و کالا را تهیه می­کنم حال آن که عقدی در میان ما منعقد نشده و صرفا گفتگو و توافقی بوده است. حضرت فرمودند: آیا چنین نیست که اگر اراده کنی کالا را به وی نخواهی داد و اگر او نیز اراده کند کالا را از تو نخواهد گرفت؟ عرضه داشتم: بله، چنین است. پس آن حریر را برای وی خریده و به قدر توانم تخفیف گرفته و کالا را به خانه می آورم و به طرف مقابل می­فروشم؛ و چه­بسا زیاده بر سودی که بر آن توافق کرده بودیم مطالبه می‌کنم و گاه نیز در قبال همان مقدار توافق شده کالا را تحویل می­دهم و گاه نیز امر مشکل شده و به توافقی نمی­رسیم و بیعی حاصل نمی­شود. پس از این که کالا را از من خریداری می­کند، احدی را نمی­یابد که کالا را گران­تر از شخصی که من حریر را از وی خریداری کرده بودم، خریداری کند، پس حریر را به وی می­فروشد. صاحب اصلی حریر آمده و ثمن حریر[ی را که به من فروخته] را گرفته و [به عنوان ثمن حریری که از مساوم خریده است] به وی می­دهد و چه­بسا صاحب اصلی حریر می­آید تا مساوم را برای اخذ ثمن به سراغ من بفرستد و به من حواله دهد [چرا که ثمنِ حریر را از من طلب دارد و حال برای پرداخت ثمنِ حریری که از مساوم خریده است او را به سوی من فرستاده است]. حضرت فرمودند: پول را مده مگر به صاحب حریر [که ثمن حریر را از تو طلب دارد].

عرضه داشتم: چه­بسا هیچ بیعی بین ما محقق نمی­شود و کالا را نزد صاحب اصلی حریر می­برم و او نیز آن را می­پذیرد [و بیع را اقاله میکند]. حضرت فرمودند: آیا چنین نیست که صاحب اصلی حریر اگر اراده کند، حریر را از تو پس نمی­گیرد و تو نیز اگر اراده کنی، آن را رد نمی­کنی. عرضه داشتم: بله، چنین است و این حریر از آنِ من شده و در صورت تلف از مال من تلف شده است. حضرت فرمودند: اگر از قیودی که گفته­ام تجاوز نکنی اشکالی در این معامله نیست.

#### نکاتی توضیحی پیرامون روایت:

##### نکته اول

با توجه به این­که:

1. بنابر قول برخی لغویون «نسیه» در معنای واژه­ی «عینه» اشراب شده است –کما تقدم سابقا-.
2. فرض متعارف این است که مساوم به دنبال آن است که طرف مقابل کالا را نقدا خریداری کرده و به نسیه به وی بفروشد. و الا اگر مساوم اراده­ی خرید کالا به صورت نقدی را داشته باشد، به صورت متعارف نیازی به واسطه­گریِ دیگری نبوده است. واسطه قرار دادنِ شخص ثالث نشان از آن دارد که می­خواهد شخص ثالث کالا را نقدا خریداری کند تا وی بتواند کالای مذکور را با معامله­ای نسیه­ای به دست آورد.
3. عبارت «إِنَّ عَامَّةَ تُجَّارِنَا الْيَوْمَ يُعْطُونَ الْعِينَةَ» نیز دلالت بر آن دارد که روایت ناظر به فرض متعارف در آن بوده است، و فرض متعارف نیز همانی است که گفته شد

معلوم می­شود روایت ناظر به فرضی است که مساوم به دنبال شراء نسیه­ای است. نهایت این­که قرائن پیش­گفته تام نباشد، که در این صورت نیز اطلاق روایت شامل فرض نسیه خواهد بود.

##### نکته دوم

عبارت «أَيُّ مَتَاعٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَنْ أَشْتَرِيَ لَكَ فَيَقُولُ الْحَرِيرُ لِأَنَّهُ لَا يَجِدُ شَيْئاً أَقَلَّ وَضِيعَةً مِنْهُ» حاکی از آن است که مساوم نیاز شخصی به کالا ندارد بلکه به دنبال آن است که پس از تحصیل کالا آن را فروخته و پول نقد به دست آرد.

##### نکته سوم

این مطلب جای تدقیق و بحث دارد که مفاد این روایت و مستفاد از فقره­ی «وَ قَدْ قَاوَلْتُهُ مِنْ غَيْرِ مُبَايَعَةٍ. فَقَالَ أَ لَيْسَ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْطِهِ وَ إِنْ شَاءَ لَمْ يَأْخُذْ مِنْكَ قُلْتُ بَلَى» و امثال آن در روایات سابق چیست؟ آیا دغدغه­ی حضرت بر آن بوده که قبل از خرید کالا توسط این شخص، نباید بیع و شرائی میان وی و مساوم منعقد شود تا در نتیجه الزامی نیز در بین نباشد؟ یا اینکه این روایات در مقام بیان این نکته هستند که نه تنها نباید بیع و شرائی انجام شود، بلکه نباید هیچ الزام و التزامی -در ضمن عقد آخر و یا به صورت استقلالی- به این­که این سؤال کننده­یِ تاجر، ملزم به فروش کالا و یا مساوم، ملزم به خرید کالا باشد، وجود نداشته باشد. این بحث، بحثی مهم است که در فرع آتی اثرگذار است؛ صورت مسأله­ی آتی -که در فارسی از آن به بازخرید یاد می­شود- این است که به طور مثال زید اتومبیلی را به نقد از عمرو به صد میلیون خریداری کرده و با یکدیگر شرط کرده­اند که این اتومبیل را سال آتی عمرو به مبلغ صد و پنجاه میلیون از زید خریداری خواهد نمود؛ بنابر این در سال آتی زید ملزم به فروش و عمرو ملزم به خرید خواهد بود. عمرو به دنبال به دست آوردن صد میلیون پول نقد بود و زید نیز این مبلغ را بدون سود و به صورت قرض الحسنه اعطاء نمی­کرد، و از آن جا که قرض ربوی نیز حرام بود، اقدام به انجام دو بیع نقدی نموده­اند که البته بیع دوم شرط شده است حال یا در ضمن بیع اول و یا به صورت مستقل.

البته در صورتی که بیع اول نقد و بیع دوم نسیه باشد، شرط و التزام مانع صحت خواهد بود به دلیل صحیحه علی بن جعفر « اذا لم یشترط و رضیا»[[6]](#footnote-6)؛ لکن در فرض وجود دو بیع نقدی، دلیلی غیر از این روایات وجود ندارد و از این رو پرداختن به مفاد آن­ها در تعیین حکم شرعی مساله مذکور، ضرورت خواهد داشت.

***ان قلت:***

احتمال اول (این­که حضرت در مقام تاکید بر آن باشند که نبایست قبل از خرید کالا، بیع و شرائی منعقد شود تا الزامی نیز در بین نباشد)، صحیح نیست؛ چرا که محتمل نیست شخصی اقدام به فروش کالائی کند که در ملکیت وی نیست؛ «**لا بیع الا فی ملک**»

***قلت:***

مورد روایت بیع کلی می­باشد و حریرِ خاصِ معیّنی مدّ نظر مساوم نبوده است. بالطبع این عرفی است که بایع پس از تعیین اوصاف دخیل در مالیت شیء توسط مشتری، مبیع را به عنوان کلی فی الذمه فروخته و سپس در بازار جستجو نموده و مبیع را تحصیل کرده و تحویل مشتری بدهد. لذا می­بایست بررسی شود که آیا مفاد این روایات نهی از چنین معامله­ای است؟

##### نکته­ی چهارم

ظاهر عبارت « فَقَالَ أَ لَيْسَ إِنَّهُ لَوْ شَاءَ لَمْ يَفْعَلْ وَ لَوْ شِئْتَ أَنْتَ لَمْ تَزِدْ فَقُلْتُ بَلَى لَوْ أَنَّهُ هَلَكَ فَمِنْ مَالِي» آن است که وجه سوال حضرت، اطلاع از آن بوده که مبادا معامله­ی بین طرفین صوری بوده باشد که سائل در جواب حضرت عرضه داشته است: معامله صوری نیست؛ چرا که بعد از معامله کالا به ملکیت من درآمده بوده و اگر قبل از اقاله یا قبل از فروش کالا، کالای مذکور تلف می­شده خسارت به من وارد می‌‌شده است.

##### نکته­ی پنجم

صوری بودن معامله نزد همگان مردود است. قائلین به جواز حیل ربا نیز، معامله­ی صوری را تجویز نکرده­اند. البته ممکن است داعیِ طالبِ سرمایه از انجام معامله­ی مذکور، تحصیل سرمایه بدون پیش آمدن محذوری شرعی چون ابتلاء به قرض ربوی باشد؛ لکن این بدین معنا نیست که وی قصدِ معامله نداشته و معامله­ی وی صوری باشد؛ بلکه این شخص وقتی طریقِ انحصاری تحصیل سرمایه­ی حلال را، در انجام این معاملات می­بیند به شکل حقیقی و جدی – ونه صوری- معامله را قصد کرده و اقدام به آن می­کند.

## روایات مانعه از بیع العینه

در مقابل روایات متعدد مذکور، روایات سه­گانه­ای که عبارت باشند از صحیحه منصور بن حازم،[[7]](#footnote-7) موثقه عبدالرحمن بن ابی‌عبدالله،[[8]](#footnote-8) صحیحه محمد بن قیس،[[9]](#footnote-9) به عنوان معارض مطرح شده­اند که بحث تفصیلی از مفاد آن­ها را به جلسه بعد موکول می‌کنیم.

1. وسائل الشیعه، ج 18، ص 51. [↑](#footnote-ref-1)
2. وسائل الشیعه، ج 18، ص 52. [↑](#footnote-ref-2)
3. وسائل الشیعه، ج 18، ص 52. [↑](#footnote-ref-3)
4. وسائل الشیعه، ج 18، ص 53. [↑](#footnote-ref-4)
5. نعت فاعلی از مساومة. آنکه متاعی را زیاده از آنچه دیگری خریده است میخرد. رک لغت نامه دهخدا. [↑](#footnote-ref-5)
6. وسائل الشیعه، ج 18، 43. [↑](#footnote-ref-6)
7. وَ عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ طَعَامٌ أَوْ بَقَرٌ أَوْ غَنَمٌ أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ فَأَتَى الْمَطْلُوبُ الطَّالِبَ لِيَبْتَاعَ مِنْهُ شَيْئاً- قَالَ لَا يَبِيعُهُ نَسِيّاً فَأَمَّا نَقْداً فَلْيَبِعْهُ بِمَا شَاءَ. وسائل الشیعه، ج 18، ص 45. [↑](#footnote-ref-7)
8. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ انه قال: لَا تَقْبِضْ مِمَّا تُعَيِّنُ يَقُولُ لَا تُعَيِّنْهُ ثُمَّ تَقْبِضُهُ مِمَّا لَكَ عَلَيْهِ. وسائل الشیعه، ج 18، ص 46. [↑](#footnote-ref-8)
9. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ يُوسُفَ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَنَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الثَّلَاثَةَ تَكُونُ صَفْقَتُهُمْ وَاحِدَةً- يَقُولُ أَحَدُهُمْ لِصَاحِبِهِ اشْتَرِ هَذَا مِنْ صَاحِبِهِ وَ أَنَا أَزِيدُكَ نَظِرَةً يَجْعَلُونَ صَفْقَتَهُمْ وَاحِدَةً- قَالَ فَلَا يُعْطِيهِ إِلَّا مِثْلَ وَرِقِهِ الَّذِي نَقَدَ نَظِرَةً قَالَ وَ مَنْ وَجَبَ لَهُ الْبَيْعُ قَبْلَ أَنْ يَلْزَمَ صَاحِبَهُ فَلْيَبِعْ بَعْدُ مَا شَاءَ. وسائل الشیعه، ج 18، ص 39. [↑](#footnote-ref-9)